

شان قضایی رئیس قوه قضاییه؛ از نفی تا اثبات

خیرالله پروین^{۱*}، حسین آئینه نگینی^{۲**}

۱. دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران، تهران، ایران

پدیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۹

دریافت: ۱۳۹۴/۸/۱۵

چکیده

مدیریت قوه قضاییه از بدو استقلال این قوه، تحولات عدیده‌ای یافته است. این تحولات، علاوه بر شکل و نحوه مدیریت (مدیریت فردی وزیر دادگستری، مدیریت شورایی شورای عالی قضایی و مدیریت متمرکز رئیس قوه قضاییه)، صلاحیت‌های این جایگاه را نیز تحت تأثیر قرار داده است. اگرچه مستند به اصل ۱۵۷ قانون اساسی، رئیس قوه قضاییه مسئولیت‌های مختلف چون مسئولیت اداری و اجرایی قوه قضاییه را بر عهده دارد، با توجه به اختلاف نظرها و تعدد آرا در زمینه صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، در این مقاله به شیوه‌ی تحلیلی و توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسناد موجود، شان قضایی رئیس قوه قضاییه در نظام حقوقی ایران بررسی شد.

بررسی اراده‌ی قانونگذار اساسی، مفاد قانون اساسی به‌ویژه مفهوم و منطوق اصل ۱۵۷، قوانین عادی و نظرهای شورای نگهبان، نشان داد که رئیس قوه قضاییه در نظم حقوقی ایران در کنار صلاحیت‌های اداری و اجرایی، واجد شان و صلاحیت قضایی نیز است و عدم ذکر وظیفه‌ی قضاوت، در شمار وظایف رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی، به معنای نفی صلاحیت قضایی این مقام نیست.

کلیدواژه‌ها: اصل ۱۵۷ قانون اساسی، رئیس قوه قضاییه، شان قضایی، صلاحیت قضایی. نظام حقوقی ایران.

*E-mail: khparvin@ut.ac.ir

E-mail: Hosseinayene69@gmail.com

** نویسنده‌ی مسئول

مقدمه

تبعی کوتاه در تاریخچه‌ی نظام قضایی ایران، نشان می‌دهد که مدیریت قوه‌ی قضاییه، از بدو پیدایش تحولات عدیده‌ای یافته است. این تحولات از مدیریت فردی وزیر دادگستری و مدیریت شورایی شورای عالی قضایی تا مدیریت متمرکز رئیس قوه‌ی قضاییه را شامل می‌شود. علاوه بر تحولات در شکل اداره‌ی قوه‌ی قضاییه، بخشی از تحولات نیز شئون، جایگاه و صلاحیت‌های رئیس قوه‌ی قضاییه را تحت تأثیر قرار داده است.

منطقاً هر جایگاه حقوقی مقاصد و اهداف مشخصی دارد که نیل به آن‌ها، نیازمند قرار دادن صلاحیت‌هایی خاص در اختیار متصدی آن جایگاه است. اصول قانون اساسی، نظرهای شورای نگهبان و مفاد قوانین و مقررات موضوعه در نظم حقوقی ایران، برای رئیس قوه‌ی قضاییه صلاحیت‌های متعددی شمرده‌اند. در یک نگاه کلان، اهم صلاحیت‌های این مقام به صلاحیت قضایی، اداری و اجرایی تقسیم می‌شود. این دسته‌بندی برآمده از مفاد اصل ۱۵۷ قانون اساسی است، که «انجام» همه‌ی مسئولیت‌های اداری، اجرایی و قضایی قوه‌ی قضاییه را به رئیس قوه‌ی قضاییه سپرده است. به دیگر سخن اصل ۱۵۷، صلاحیت «انجام» همه‌ی مسئولیت‌های قوه‌ی قضاییه (اداری، اجرایی و قضایی) را به رئیس قوه‌ی قضاییه اعطا کرده است. شئون اداری و اجرایی این مقام، چه در نظم حقوقی و چه در آرای اندیشمندان حقوقی، موضوعی حل‌شده و فاقد اختلاف نظر است (هاشمی، ۱۳۸۲: ۱۳۰؛ عمید، ۱۳۸۵: ۷۴۸)؛ اگرچه ممکن است در زمینه‌ی حدود و قلمرو این دو شأن (اداری و اجرایی) رئیس قوه‌ی قضاییه، اختلاف نظر وجود داشته باشد. همچنان‌که اختلاف نظر در مورد صلاحیت آیین‌نامه‌نویسی این مقام، به نظر تفسیری شماره‌ی ۹۰/۳۰/۴۳۴۵۸ مورخ ۱۳۹۰/۶/۲ شورای نگهبان منجر شد^(۱)، نفس صلاحیت «اداری» و «اجرایی» این مقام امری پذیرفته شده است. بر این اساس آنچه در این نوشته مورد توجه نویسندگان است، بنابر ضرورت و به‌واسطه‌ی تهافت آرا و اختلاف نظرهای موجود، بررسی و تتبع در صلاحیت و جایگاه قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه است.

صلاحیت یا عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه موضوعی است که از بدو پیدایش این نهاد در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران و حتی در میان اعضای شورای بازنگری قانون اساسی با اختلاف عقاید و تعارض آرا همراه بوده است. به دیگر سخن در پاسخ به این پرسش که آیا رئیس قوه‌ی قضاییه در نظام حقوقی ایران واجد شأن، جایگاه و صلاحیت قضایی است، پاسخ‌های متعددی می‌توان یافت. اختلاف آرا و نظرها در مورد صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه، دوران امر بین عدم و وجود است. به این معنا که برخی نویسندگان رئیس قوه‌ی قضاییه را فاقد شأن قضایی دانسته (هاشمی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۸۰؛ راسخ، ۱۳۹۰: ۱۳۶-۱۳۷)

و گروهی شأن قضایی را از جمله شئون ریاست قوه قضاییه می‌دانند (عمید زنجانی، ۱۳۸۵: ۷۴۷ و ۷۴۸؛ خسروی، ۱۳۹۳: ۲۸۶). البته هر دو گروه از صاحب‌نظران آرای خود را مستند به مواد و اصول قانونی و مستدل به دلایل بیان کرده‌اند.

تشریح صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، نه تنها می‌تواند نهاد مفسر قانون اساسی را در ارائه‌ی تفاسیر منطقی و قابل دفاع از اصول مربوط به قوه قضاییه یاری کند، بلکه نظام قانونگذاری راجع به این نهاد را نیز سامان می‌بخشد. چگونه می‌توان فارغ از بررسی شأن قضایی رئیس قوه قضاییه، برای این مقام صلاحیت‌هایی قضایی مقرر کرد.

بر این مبنا ضرورت را آن یافتیم تا به شیوه‌ای تحلیلی و توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، بر مبنای معیارهایی چون اراده‌ی مقنن اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی به‌عنوان میثاق ملی مردم ایران، نظرهای شورای نگهبان و قوانین و مقررات عادی در کنار استدلال‌های منطقی به این پرسش پاسخ دهیم که آیا در نظم حقوق اساسی ایران می‌توان برای رئیس قوه قضاییه صلاحیت و شأن قضایی قائل شد.

با توجه به منطوق و مفهوم اصل ۱۵۷ قانون اساسی به‌عنوان اصل تشریح‌کننده‌ی جایگاه و صلاحیت‌های رئیس قوه قضاییه، که تمام مسئولیت‌های قضایی، اداری و اجرایی قوه قضاییه را به رئیس قوه قضاییه محول کرده است، این فرضیه به ذهن متبادر می‌شود که رئیس قوه قضاییه در نظم حقوق ایران واجد شأن و جایگاه قضایی است.

اثبات شأن و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، نه تنها سبب می‌شود تا این مهم مسیری برای تظلم‌خواهی افراد جامعه، و تمهیدی برای احقاق هرچه بهتر حقوق افراد باشد، بلکه مبنایی برای بسیاری از قوانین و مقرراتی است که برای رئیس قوه قضاییه صلاحیت قضایی مقرر کرده‌اند.

در ادبیات حقوقی موجود در مورد صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه بررسی متمرکزی صورت نگرفته است. نویسندگان اغلب در قالب کتاب‌های درسی حقوق و به‌ویژه حقوق اساسی و به‌صورت مختصر و کلی به این موضوع اشاره کرده‌اند. حال آنکه یافتن پاسخ این پرسش نیازمند بررسی دقیق ابعاد مختلف نظام حقوقی است. البته برخی نویسندگان نیز پیش از اینکه به نفس صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه بپردازند، برخی صلاحیت‌های قضایی این مقام در قوانین و مقررات از جمله اختیار مندرج در ماده‌ی ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (ماده‌ی ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲) را بررسی کرده‌اند^(۲)؛ در صورتی که این مسئله نسبت به موضوع این مقاله، جنبه‌ی پسینی و شأن ثانوی دارد. به این معنا که ابتدا باید نفس صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه بررسی و اثبات شود و در گام دوم به بررسی معایب و محاسن صلاحیت‌های قضایی این مقام در قوانین و مقررات

پرداخت. البته باید توجه داشت که ذکر صلاحیت‌های قضایی رئیس قوه قضاییه در آثار برخی نویسندگان، حاکی از بداهت شأن قضایی این مقام در اندیشه‌ی آنان است. به یقین شأن قضایی اشخاص صرفاً منوط به تصدی دادگاه خاص و رسیدگی به تظلمات و شکایات در آن دادگاه نیست، بلکه صلاحیت‌های قضایی یک مقام، موجب قضایی دانستن شأن آن مقام است. به دیگر سخن شأن و صلاحیت، تبلور وظایف و اختیارات است. بر این مبنا به لحاظ ماهوی و محتوایی، اشخاص دارای وظایف و اختیارات قضایی، واجد شأن قضایی‌اند. بنابراین قضایی یا غیرقضایی دانستن شأن رئیس قوه قضاییه، ریشه در ماهیت صلاحیت‌های این مقام دارد. علاوه بر این قلمرو مفهومی شأن و صلاحیت فراتر و اعم از وظایف است و اختیارات را نیز شامل می‌شود. نتیجه‌ی این سخن آن است که هر گاه مقامی دارای اختیارات قضایی باشد، مکلف به انجام امر قضایی نبوده، به هیچ روی نمی‌توان شأن قضایی این مقام را مخدوش کرد. علاوه بر این، باید توجه داشت که اگرچه پذیرش یا عدم پذیرش شأن قضایی رئیس قوه قضاییه می‌تواند واجد آثار مثبت و منفی در نظم حقوقی باشد، رسالت این مقاله بررسی آثار این موضوع نیست.

با توجه به اینکه سیر تحولات در مدیریت قوه قضاییه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از مدیریت شورایی (در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸) به مدیریت متمرکز رئیس قوه قضاییه (در بازنگری سال ۱۳۶۸) بوده است، جایگاه رئیس قوه قضاییه ابداع شورای بازنگری قانون اساسی است. بر همین اساس ابتدا شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در اندیشه‌ی شورای بازنگری قانون اساسی بررسی می‌شود.

به منظور پاسخ به پرسش طرح شده، در این مقاله در قالب سه بند، شأن و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در منظومه‌ی حقوقی ایران بررسی می‌شود؛ با این شرح که در بند اول، شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در اندیشه‌ی شورای بازنگری قانون اساسی به عنوان مرجع مبدع این جایگاه بررسی می‌شود. در بند دوم این موضوع را در مفاد قانون اساسی تتبع خواهیم کرد و در بند سوم به بررسی شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در قوانین عادی و نظرهای شورای نگهبان می‌پردازیم.

۱. شورای بازنگری قانون اساسی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه

از جمله اشکالاتی که با یک دهه اجرای قانون اساسی (مصوب ۱۳۵۸) آشکار شد، نحوه‌ی مدیریت قوه قضاییه (مدیریت شورایی) بود، که چندین نامه‌ی حضرت امام (ره)^(۳) به شورای عالی قضایی در طول برهه‌ی زمانی ده‌ساله پس از تصویب قانون اساسی، حکایت از آن دارد.

اختلاف آرای اعضای شورای عالی قضایی در برخی موارد، پیشبرد امور و اتخاذ تصمیمات قاطع، سریع و متناسب با مقتضیات و نیازهای روز جامعه، در قوه قضاییه را با مشکل مواجه کرده بود؛ مسئله‌ای که می‌توانست انجام بخشی گسترده و در عین حال حساس از امور حاکمیتی جامعه را با کندی و گاه سکون مواجه کند. بر این اساس نحوه اداره قوه قضاییه و بحث در مورد تمرکز اداره آن، از جمله موضوعات مورد بررسی در شورای بازنگری قانون اساسی قرار گرفت (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۱). با طرح پیشنهادهای متعدد^(۴) در مورد نحوه اداره قوه قضاییه، سرانجام شیوه‌ی مدیریت متمرکز و فردی به تصویب شورای بازنگری قانون اساسی رسید. در زمینه مسئولیت قضایی رئیس قوه قضاییه باید توجه داشت که این موضوع در متن پیشنهادی گروه تهیه‌کننده این اصل، به شورای بازنگری نیز وجود داشت (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۰). با این شرح که مفاد متن پیشنهادی گروه، تفاوت چندانی با متن مصوب شورای بازنگری نداشت و صرفاً پس از بررسی در شورای بازنگری عبارت «عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» به متن پیشنهادی افزوده شد.

در زمینه شان قضایی رئیس قوه قضاییه، در شورای بازنگری قانون اساسی و در تشریح اصل ۱۵۷، دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت. موافقان شان قضایی رئیس قوه قضاییه، در اثبات این شان رئیس قوه قضاییه چنین استدلال می‌کردند که:

۱. بخشی از مسئولیت‌های قوه قضاییه که بر عهده رئیس قوه قضاییه است، مسائل صرفاً قضایی است. بر این مبنا صفات اجتهاد، عدالت و آگاهی به امور قضایی برای این مقام، از جمله لوازم انجام این صلاحیت است (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۲). به علاوه امور دستگاه قضا به دو دسته امور ماهیتاً قضایی و امور اداری و اجرایی تقسیم می‌شود. به یقین در انجام بعد قضایی مسئولیت‌های این مقام، شخص متصدی باید واجد شرایط لازم برای امر قضا باشد، چراکه این مقام به این اعتبار واجد شان قضایی خواهد شد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۵). چگونه می‌توان مسئولیت قضایی را بر عهده فردی قرار داد که فاقد صلاحیت و ویژگی‌های لازم برای تصدی این مقام است.

۲. در جامعه اسلامی امر قضا و قضاوت از جمله شئون ولایت امر است، و بر ایشان است تا تصدی این امر در جامعه را بر عهده گیرد. بنابراین در جامعه مبتنی بر دین مبین اسلام، یا شخص ولی امر متصدی مقام قضاوت است یا آنکه این مقام را به فردی واجد صلاحیت و شایستگی‌های لازم مطابق شریعت اسلام تفویض می‌کند تا بر مبنای اسلام عهده-

دار این مسئولیت باشد (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۲؛ حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۶۱).

بر این مبنا اگرچه ممکن است رئیس قوه‌ی قضاییه در حالت عادی متصدی قضاوت در محکمه‌ای خاص نباشد، ممکن است ضرورت ایجاب کند که در یک پرونده به‌عنوان قاضی رسیدگی کرده، و اقدام به صدور رأی کند (یزدی، مشکینی، اداره‌ی کل قوانین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۶ و ۳۳۲). بر این مبنا رئیس قوه‌ی قضاییه قاضی خواهد بود؛ هرچند در جریان عادی و فرایند معمول امور قضایی، خود به‌صورت مستقیم متصدی قضاوت در شعبه‌ای خاص نباشد. بنابراین عدم تصدی محکمه‌ای خاص، نافی صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه نیست.

فارغ از استدلال‌های ذکرشده، برخی اعضای شورای بازنگری قانون اساسی، در لزوم پذیرش شأن قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه چنین استدلال کرده‌اند که قضایی دانستن شأن رئیس قوه‌ی قضاییه، در پیشبرد امور اداری این قوه نیز مؤثر است؛ با این توضیح که قاضی بودن رئیس قوه‌ی قضاییه و شأن قضایی وی، سبب می‌شود تا قضات ریاست ایشان بر خود را راحت‌تر بپذیرند (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۶).

در مقابل برخی اعضای شورای بازنگری، رئیس قوه‌ی قضاییه را فاقد شأن و جایگاه قضایی دانسته و در اثبات نظر خود استدلال‌های زیر را مطرح کرده‌اند:

۱. ماهیت غیرقضایی وظایف رئیس قوه‌ی قضاییه: وظایف مقررشده برای رئیس قوه‌ی قضاییه در اصل ۱۵۸ اعم از استخدام قضات، ایجاد تشکیلات لازم در قوه‌ی قضاییه و تهیه‌ی لوایح قضایی، واجد ماهیتی اداری - اجرایی، مدیریتی و غیرقضایی است. بنابراین مقام رئیس قوه‌ی قضاییه فاقد شأن و جایگاه قضایی در نظام حقوق ایران خواهد بود.

۲. موقت بودن تصدی جایگاه رئیس قوه‌ی قضاییه: تحدید زمانی تصدی ریاست قوه‌ی قضاییه برای مدت ۵ سال، دال بر اداری بودن سمت و جایگاه رئیس قوه‌ی قضاییه است، چرا که در فرض قضایی دانستن جایگاه رئیس قوه‌ی قضاییه، از جمله آثار شأن و سمت قضا، غیر قابل عزل بودن متصدی این مقام است، مگر در مواردی که ثابت شود ایشان بدو فاقد شرایط لازم برای تصدی این مقام بوده یا در گذر زمان شرایط لازم را از دست داده است. بنابراین تحدید زمان تصدی این مقام، مغایر با شأن قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه است و در عین حال دلالت بر غیرقضایی بودن جایگاه ایشان در نظم حقوقی ایران دارد (هاشمیان، اداره‌ی کل قوانین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۴). البته موافقان شأن قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه در شورای بازنگری، این اشکال را چنین پاسخ داده‌اند که در حکومت اسلامی و کشور تحت ولایت ولی‌امر، اعم از معصوم یا غیرمعصوم، تمام امور با دخالت ولی‌امر است. بر این اساس در چنین جامعه‌ای هر

کس نمی‌تواند خود تصدی امر قضا را بر عهده گیرد و این موضوع که چه افرادی متصدی امر قضا در جامعه باشند، در صلاحیت ولی‌امر است. بر این اساس ذکر مدت پنج سال برای تصدی ریاست قوه قضاییه، شأن قضایی این مقام را مخدوش نمی‌کند (مؤمن، اداره‌ی کل قوانین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۸).

بنابر مطالب ذکرشده، اگرچه شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در شورای بازنگری قانون اساسی نیز محل اختلاف بوده است. اما آنچه مخالفان شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در شورای بازنگری بیان کرده‌اند، صرفاً ناظر بر وظایف این مقام است. بر این اساس، معرف همه‌ی ابعاد صلاحیت و شأن این مقام نیست. علاوه بر این، اشکال مربوط به موقت بودن دوره‌ی تصدی رئیس قوه قضاییه نیز از سوی موافقان شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در این شورا پاسخ داده شده است. در نهایت نیز ذکر واژه‌ی «قضایی» و قرار دادن «عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» به صورت مطلق برای رئیس قوه قضاییه در متن نهایی اصل ۱۵۷، حکایت از تأیید نظر موافقان شأن قضایی رئیس قوه قضاییه، در شورای بازنگری قانون اساسی دارد.

۲. صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در دکترین حقوقی

با تجدید نظر در قانون اساسی و تنظیم اصل ۱۵۷ به شیوه‌ی کنونی، مسئله‌ی صلاحیت یا عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در نظام حقوقی ایران نه تنها پایان نیافت، بلکه همچنان در میان اندیشمندان و صاحب‌نظران محل اختلاف نظر است. مخالفان جایگاه قضایی رئیس قوه قضاییه، چنین استدلال می‌کنند که ماهیت غیرقضایی وظایف مقرر شده برای این مقام در اصل ۱۵۸ (ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری، تهیه‌ی لوائح قضایی و استخدام قضات در دستگاه قضایی) دال بر این نکته است که مقصود از عبارت «عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» مندرج در ذیل اصل ۱۵۷ به معنی عالی‌ترین مقام «قضایی» قوه قضاییه نیست. از دیدگاه این صاحب‌نظران در نظام حقوقی-قضایی ایران، رئیس دیوان عالی کشور، عالی‌ترین مقام قضایی قوه قضاییه است (هاشمی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۸۰).

برخی صاحب‌نظران که در مقام نفی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه برآمده، و عدم ذکر صلاحیتی قضایی برای این مقام در قانون اساسی را مستمسک استدلال خود قرار داده‌اند، در بیان صلاحیت‌های این مقام صرفاً به ذکر اصول ۱۵۶، ۱۵۸ و ۱۶۱ قانون اساسی بسنده کرده‌اند (راسخ، ۱۳۹۰: ۱۳۶-۱۳۷)، حال آنکه اصل بنیادین و اساسی که جایگاه و چارچوب صلاحیت رئیس قوه قضاییه در نظام حقوقی ایران را بیان، و شئون این مقام را احصا کرده است، اصل ۱۵۷ قانون اساسی است که انجام کلیه‌ی امور «قضایی»، اداری و اجرایی این قوه را

در صلاحیت رئیس قوه قضاییه قرار داده است. علاوه بر این چگونه پذیرفتنی است که مقام حکیم قانونگذار برای سمتی صرفاً اداری و اجرایی صفاتی چون اجتهاد، عدالت و مهم‌تر از آن‌ها آگاهی به امور قضایی را لازم شمرده باشد؟

در مقابل برخی موافقان صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در اثبات ادعای خود چنین استدلال کرده‌اند که:

۱. مقصود از «عالی‌ترین مقام قضایی»، مندرج در اصل ۱۵۷ جایگاه این مقام در سلسله‌مراتب طولی و اداری در دستگاه قضایی است. بر این اساس با اِعمال سیستم تمرکز در مدیریت قوه قضاییه، قرار دادن رئیس دیوان عالی کشور به‌عنوان بالاترین سمت قضایی قوه قضاییه با منطق حاکم بر اصل سلسله‌مراتب همخوانی ندارد (عمید زنجانی، ۱۳۸۵: ۷۴۷ و ۷۴۸).

۲. شأن قضا از جمله شئون ولایت امر در نظام حکومت اسلامی است (نجفی‌الجواهری، ۱۹۸۱م، ج ۴۰: ۲۳)، بنابراین به‌منظور تسهیل امر قضا، ولایت امر شأن قضایی خویش را با نصب رئیس قوه قضاییه به ایشان تفویض کرده است. به هیچ روی معقول و منطقی نیست تا ولی‌امر شأن قضایی خود را به فردی واگذارد که فاقد صلاحیت قضایی است (خسروی، ۱۳۹۳: ۲۸۶).

علاوه بر ادله‌ی ذکرشده، برخی موافقان شأن قضایی رئیس قوه قضاییه نیز اگرچه از شأن قضایی این مقام به‌صراحت سخن نگفته‌اند، با برشمردن صلاحیت‌های قضایی رئیس قوه قضاییه، از جمله رسیدگی به دارایی رهبر، رئیس‌جمهور و سایر اشخاص مقرر در اصل ۱۴۲، پیشنهاد عفو یا تخفیف مجازات محکومان و عضویت محکمه‌ی عالی انتظامی قضات مستند به قانون تشکیل محکمه‌ی عالی انتظامی قضات مصوب ۱۳۷۰/۸/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام، به‌صورت ضمنی جایگاه و صلاحیت قضایی این مقام را پذیرفته‌اند (لطفی، ۱۳۹۳: ۳۶۴؛ مهرپور، ۱۳۸۷: ۳۴۷). در این میان نیز برخی نویسندگان بدون آنکه در مورد شأن قضایی رئیس قوه قضاییه مطلبی بیان کرده باشند، رئیس قوه قضاییه را بالاترین مقام قضایی قوه قضاییه معرفی کرده‌اند؛ گویا این نویسندگان شأن قضایی رئیس قوه قضاییه را امری بدیهی دانسته‌اند (واحدی، ۱۳۸۶: ۲۷۳).

مطالب این بند نشان داد که شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در اندیشه‌ی نویسندگان حقوقی نیز محل اختلاف است. توجه به ادله‌ی ذکرشده نشان می‌دهد که ادله‌ی مخالفان شأن قضایی رئیس قوه قضاییه، بیان دیگری از دلایل مخالفان این شأن رئیس قوه قضاییه در شورای بازنگری قانون اساسی است.

۳. صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در قوانین و اسناد

فارغ از همه اختلاف نظرها در مورد شأن قضایی رئیس قوه قضاییه، در میان اعضای شورای بازنگری و صاحب نظران حقوقی، بررسی مفاد قوانین و مقررات، در پاسخ به پرسش مطرح شده اهمیت وافری دارد، چرایی این مسئله برآمده از رسمیت و لازم الاجرا بودن این منابع (قوانین و مقررات) در قیاس با منابع پیش گفته (اندیشه‌ی مقنن اساسی و دکنترین حقوقی) است. به منظور آشنایی با نظم حقوقی حاکم بر صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، و در نهایت یافتن پاسخ پرسش مطرح شده، جایگاه قضایی رئیس قوه قضاییه را در قانون اساسی، نظرهای مفسر قانون اساسی و قوانین عادی و سایر اسناد لازم الاجرا بررسی می‌کنیم.

۳-۱. قانون اساسی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه

بر مبنای مفاد بند ۲ اصل ۱۱۰ و اصل ۱۵۷ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، دو عبارت «بالاترین مقام قوه قضاییه» و «بالاترین سمت قضایی قوه قضاییه» تفکیک شده بود. با این شرح که اصل ۱۵۷ شورای عالی قضایی را به عنوان «عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» معرفی کرده بود، که مستند به اصل ۱۵۸ مرکب از رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و سه قاضی مجتهد عادل به انتخاب قضات کشور بود. در صورتی که بند ۲ اصل ۱۱۰ نصب «عالی‌ترین مقام قضایی کشور» را به عنوان یکی از صلاحیت‌های رهبری قرار داده بود.

اگرچه در این بند از اصل ۱۱۰ به این نکته که متصدی مقام «بالاترین سمت قضایی» چه فردی است اشاره‌ای نشده بود، شواهدی چون نصب از سوی مقام رهبری، برخی نویسندگان را بر آن داشته است تا مقصود از این مقام را ریاست دیوان عالی کشور بدانند (مدنی، ۱۳۶۹: ۱۶۶).^(۵) بر این اساس اگرچه در قانون اساسی ۱۳۵۸ متصدی بالاترین مقام قوه قضاییه و بالاترین سمت قضایی کشور، در اختیار مقامات و اشخاص متفاوتی بود، آیا با تجدید نظر سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی به صورت عام، و فصل مربوط به قوه قضاییه به صورت خاص، همچنان می‌توان با توجه به منطوق اصول ۱۵۷ و ۱۵۸ بین متصدی دو سمت یاد شده تفکیک قائل شد. به دیگر سخن با توجه به مفاد قانون اساسی، آیا می‌توان ادعا کرد که بالاترین مقام اداری قوه قضاییه و بالاترین مقام قضایی با یکدیگر متفاوت بوده و در اختیار اشخاص مختلفی است.

توجه به پیشنهادها مطرح شده در مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی^(۶)، حاکی از آن است که در شورای بازنگری، از جمله پیشنهادهای رد شده در زمینه‌ی نحوه‌ی مدیریت قوه قضاییه، پیشنهاد مدیریت دو قطبی قوه قضاییه بود. به عبارت دیگر در شورای بازنگری، تقسیم امور قوه قضاییه به دو بخش اداری و قضایی و قرار دادن هر یک از این بخش‌ها در

صلاحیت مقامی خاص با اقبال اعضا روبه‌رو نشد (بیات، اداره‌ی کل قوانین مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۳۰). به دیگر سخن ایده‌پردازان این اندیشه بر آن بودند تا با تفکیک امور قضایی و اداری قوه‌ی قضاییه از یکدیگر، هر یک از این دو بخش را در صلاحیت مرجعی خاص قرار دهند.

ذکر این نکته از آن روی اهمیت دارد که برخی صاحب‌نظران رئیس قوه‌ی قضاییه را به‌عنوان مدیر اداری و اجرایی قوه‌ی قضاییه و رئیس دیوان عالی کشور را بالاترین سمت قضایی و به عبارتی مدیر قضایی قوه‌ی قضاییه معرفی می‌کنند (هاشمی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۸۰). بنابراین دیدگاه این صاحب‌نظران در زمینه‌ی نحوه‌ی اداره‌ی قوه‌ی قضاییه نه شیوه‌ای جدید در اداره‌ی قوه‌ی قضاییه، بلکه طرحی است که در شورای بازنگری قانون اساسی مطرح، و در نهایت به تصویب اعضای شورا نرسیده است. بر این اساس به هیچ روی نمی‌توان چنین دیدگاهی را به اندیشه‌ی قانونگذار اساسی نسبت داد و به‌تبع به مفاد اصول قانون اساسی مستند ساخت. حال چگونه می‌توان همچنان بر مدیریت دوقطبی قوه‌ی قضاییه آن هم مستند به قانون اساسی پافشاری کرد؟ فارغ از این مطلب، آیا می‌توان امور قضایی قوه‌ی قضاییه را از امور اداری این نهاد به‌صورت مطلق تفکیک کرده و سپس ایده‌ی مدیریت دوقطبی را مطرح کرد. در پاسخ به این موضوع به‌نظر می‌رسد دوقطبی کردن مدیریت قوه‌ی قضاییه، با توجه به گره خوردن امور قضایی و اداری این قوه به یکدیگر، نتیجه‌ای جز ناهماهنگی‌های ایجادشده در برهه‌ی مدیریت شورایی قوه‌ی قضاییه در پی نخواهد داشت.

در نهایت صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه در پی بازنگری در اصل ۱۵۷ قانون اساسی و با قرار گرفتن مسئولیت همه‌ی امور قوه‌ی قضاییه اعم از امور قضایی، اداری و اجرایی در صلاحیت مقامی واحد ظهور و بروز یافت. بر این مبنا چگونه می‌توان با وجود صراحت قانون اساسی در سپردن مسئولیت امور «قضایی» قوه‌ی قضاییه به رئیس قوه‌ی قضاییه ادعا کرد که این مقام فاقد شأن قضایی است؟

به هر روی برخی نویسندگان مستند به اصل ۱۵۸ قانون اساسی استدلال کرده‌اند که با توجه به ماهیت غیرقضایی وظایف رئیس قوه‌ی قضاییه در این اصل، این مقام فاقد شأن قضایی در نظام حقوقی ایران است (هاشمی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۸۳).

در پاسخ به این اشکال، علاوه‌بر نکات مطرح‌شده در بندهای بالا، به‌نظر می‌رسد که از یک سو برخی از وظایف مصرح در اصل ۱۵۸ قانون اساسی، از جمله تهیه‌ی لوایح قضایی، خود نیازمند تخصص و آگاهی قضایی است، و قانونگذار اساسی به‌منظور رعایت اصل تخصص به‌عنوان یکی از اصول اساسی حاکم بر صلاحیت مقامات عمومی، تهیه‌ی لوایح قضایی را از جمله کارویژه‌های رئیس قوه‌ی قضاییه قرار داده است. از سوی دیگر، آنچه در اصل ۱۵۸ آمده

است، بیان شرحی از «وظایف» رئیس قوه قضاییه است، نه آنکه صلاحیت این مقام محدود به موارد مصرحه در این اصل باشد. به دیگر سخن، شمول مصداقی و مفهومی کلیدواژه‌ی «صلاحیت» نه تنها به مراتب فراتر از شمول مفهومی - مصداقی دانش واژه‌ی «وظایف» مقرر در اصل ۱۵۸ قانون اساسی بوده، بلکه دانش واژه‌ی «وظایف» خود معرف بخشی از قلمرو مفهومی «صلاحیت» است که از آن تحت عنوان صلاحیت تکلیفی یاد می‌شود. با این بیان اصل ۱۵۸ قانون اساسی در مقام بیان بخشی از صلاحیت‌های رئیس قوه قضاییه است، نه آنکه بتوان همه‌ی جوانب صلاحیت این مقام را خلاصه و منحصر در این اصل دانست. چنانکه بخشی از صلاحیت‌های این مقام در اصولی چون اصول ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۶۰ و ۱۶۲ آمده است. این در حالی است که مخالفان صلاحیت و شأن قضایی رئیس قوه قضاییه بین مفاهیم و مصداق دو دانش واژه‌ی «صلاحیت» و «وظایف» تفکیک قائل نشده‌اند.

به یقین در تفسیر و برداشت از اصول و مفاد قانون اساسی، ترتیب و نحوه‌ی ترکیب اصول قانون اساسی خود دارای مفهوم است. این موضوع در زمینه‌ی اصول ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۶۱ قانون اساسی به نیکی صادق است. قانونگذار در اصل ۱۵۷ در مقام بیان جایگاه، شئون و صلاحیت‌های مقام ریاست قوه قضاییه موقعیت و صلاحیت‌های این مقام را در نظم حقوقی - هنجاری ایران معین کرده، و انجام مسئولیت‌های قوه قضاییه در همه‌ی امور قضایی، اداری و اجرایی را به رئیس قوه قضاییه سپرده است، و در اصول ۱۵۸ و ۱۶۱ در تعریف بخشی از جایگاه و تبیین بخشی از قلمرو صلاحیت این مقام، بخشی از وظایف و صلاحیت‌های تکلیفی این مقام را برشمرده است؛ نه آنکه بخواهد تمام صلاحیت‌های این مقام را در قالب این دو اصل بیان کند. در این مقام ممکن است ادعا شود، قانونگذار اساسی، مفاد اصل ۱۵۷ را به صورت کلی و مجمل بیان کرده و در اصول بعد از جمله اصل ۱۵۸ به تشریح مفاد این اصل پرداخته است. در صورتی که این ادعا را صحیح بدانیم، این موضوع به این معنا نیست که اصل ۱۵۸ شرح اصل ۱۵۷ قانون اساسی است، بلکه این مسئله به این معناست که مفاد اصل ۱۵۸ بخشی از مفاد اصل ۱۵۷ را نسخ کرده است. با این شرح که صلاحیت‌های مقرر برای رئیس قوه قضاییه در اصل ۱۵۸، صبغی اداری دارد. در صورتی که اصل ۱۵۷، همه‌ی مسئولیت‌های قوه قضاییه اعم از «اداری»، «اجرایی» و «قضایی» را به رئیس قوه قضاییه سپرده است. بر این اساس پذیرش چنین رابطه‌ای بین اصول ۱۵۷ و ۱۵۸ منطقی و معقول نیست و مفاد اصل ۱۵۷ قانون اساسی را نمی‌توان محدود به اصل ۱۵۸ و سایر اصول مربوط به «وظایف» رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی دانست. علاوه بر این، ممکن است ادعا شود که این سخن، با قاعده‌ی «عدم صلاحیت» در حقوق عمومی، مغایر است. در پاسخ به این ایراد، باید توجه داشت که همچنان که آمد،

اصل ۱۵۸ در مقام بیان بخشی از وظایف رئیس قوهی قضاییه است و نمی‌توان همهی صلاحیت این مقام را در این اصل محدود کرد.

علاوه‌بر این، بدیهی است معطی شیء خود نمی‌تواند فاقد آن باشد. در نظام قضایی ایران که همهی قضات منصوب رئیس قوهی قضاییه‌اند و بر این اساس اعتبار قضایی خود را از رئیس قوهی قضاییه که خود منصوب ولی فقیه است و شأن قضایی خود را از ایشان دارد دریافت می‌کنند، چگونه می‌توان ادعا کرد که رئیس قوهی قضاییه خود فاقد شأن قضایی است؟ چگونه می‌توان پذیرفت مقامی که خود فاقد شأن قضایی است، بتواند این شأن را برای افرادی دیگر ایجاد کند. در برابر این استدلال ممکن است ادعا شود که نصب رئیس قوهی قضاییه نه برای قضاوت، بلکه صرفاً برای نصب قضات بوده (موضوع بند ۳ اصل ۱۵۸) تا این قضات باشند تا به قضاوت در جامعه بپردازند. به عبارت دیگر، ممکن است ادعا شود که اگرچه رئیس قوه به واسطه‌ی اجتهادش «شأنیت» قضا و قضاوت دارد، از سوی ولی‌امر برای قضاوت منصوب نشده است.

دقت در مفاد و منطوق اصل ۱۵۷ قانون اساسی حاکی از این است که رهبری رئیس قوهی قضاییه را به منظور «انجام» مسئولیت‌های قوهی قضاییه نصب می‌کند؛ نه آنکه صرفاً این مقام به عنوان واسطه‌ای در انجام امور قضایی قوهی قضاییه از طریق نصب قضات باشد. مستند به بند ۱ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، «رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومت» از جمله مسئولیت‌های قوهی قضاییه دانسته شده است. بر این مبنا امر قضاوت از جمله مسئولیت‌های قوهی قضاییه است که مستند به اصل ۱۵۷، انجام این مهم به رئیس قوهی قضاییه سپرده شده است. بر این مبنا این مقام دارای شأن قضایی است. به دیگر سخن، مفاد اصل ۱۵۷ بیانگر این نکته است که مخاطب مستقیمی که انجام امور قضایی و قضاوت راجع به شکایات و تظلمات اشخاص در جامعه از سوی رهبری به ایشان محول شده است، نه قضات دادگاه‌ها، بلکه شخص رئیس قوهی قضاییه است.

مستند دیگر در دفاع از شأن قضایی رئیس قوهی قضاییه، اطلاق عبارت «عالی‌ترین مقام قوهی قضاییه» در اصل ۱۵۷ است. قانونگذار اساسی در صدر این اصل انجام همهی امور «اداری»، «اجرایی» و «قضایی» قوهی قضاییه را بر عهده‌ی رئیس قوهی قضاییه قرار داده و در ذیل اصل این مقام را به عنوان «عالی‌ترین مقام قوهی قضاییه» معرفی می‌کند. چگونه می‌توان این عبارت را با وجود مفاد صدر اصل، صرفاً حاکم بر شأن اداری رئیس قوهی قضاییه دانست و بر این مبنا رئیس قوهی قضاییه را صرفاً بالاترین مقام اداری قوهی قضاییه معرفی کرد. در صورتی که ارتباط مفهومی صدر و ذیل اصل ۱۵۷ قانون اساسی، بیانگر این معناست که رئیس قوهی قضاییه بالاترین مقام «اداری»، «اجرایی» و «قضایی» قوهی قضاییه محسوب می‌شود.

بنابراین منطوق و مفهوم اصول قانون اساسی، بیانگر این نکته است که رئیس قوه قضاییه در نظم حقوقی ایران دارای شأن و صلاحیت قضایی است و بالاترین مقام قضایی کشور محسوب می‌شود. بر این اساس قانون اساسی در اصل ۱۵۷ مسئولیت امور قضایی را یکی از شئون این مقام قلمداد کرده است.

۳-۲. قوانین عادی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه

توجه به مفاد قوانین عادی نیز همچنان که خواهد آمد، حاکی از جایگاه و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در نظام حقوقی ایران است. اگرچه در اثبات صلاحیت و شأن قضایی رئیس قوه قضاییه در قوانین، مستندات متعددی می‌توان یافت، در این نوشته به مهم‌ترین این متون اشاره می‌کنیم.

قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ مجلس شورای اسلامی، ضمن مجری دانستن قانون اختیارات و وظایف رییس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۹، در ماده ۲ به صراحت ریاست قوه قضاییه را مقامی قضایی معرفی کرده است.^(۷) توجه به سیر تصویب مفاد ماده ۲ این قانون و تشریح آن، می‌تواند از برخی شبهات احتمالی در مورد این موضوع پیشگیری کند.

مجلس شورای اسلامی در مصوبه‌ی شماره‌ی ۳۴۷۶ - ق مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۱ علاوه بر تعیین سمت قضایی برای رئیس قوه قضاییه مقرر کرده بود، در صورتی که رئیس قوه قضاییه ضمن بررسی رأیی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، پس از نقض رأی، پرونده را برای رسیدگی مجدد به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.^(۸) شورای نگهبان در اظهار نظر شماره‌ی ۷۸/۲۱/۵۹۵۵ مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۱۴ ماده‌ی ۲ یاد شده را با توجه به اینکه برای رئیس قوه قضاییه وظیفه‌ای مقرر کرده که در قانون اساسی نیست، بنابراین مغایر اصل ۱۵۸ قانون اساسی دانست (مرکز تحقیقات شورای نگهبان، ۱۳۸۵: ۶۱۵). در مورد این نظر شورا باید توجه داشت که شورا به هیچ‌روی صلاحیت و شأن قضایی رئیس قوه قضاییه را انکار نکرده است، بلکه صرفاً قرار دادن «نقض» آرای خلاف بین شرع، در شمار «وظایف» رئیس قوه قضاییه را مغایر با اصل ۱۵۸ دانسته است. بر همین اساس با حذف وظیفه‌ی رئیس قوه قضاییه مبنی بر نقض آرای خلاف بین شرع، در مصوبه‌ی اصلاحی شماره‌ی ۳۵۹۳ - ق مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۹ مجلس، شورای نگهبان مصوبه را تأیید کرده است؛ هر چند عبارت «ریاست قوه قضاییه سمتی قضایی است»، همچنان در ماده‌ی ۲ این مصوبه وجود داشت.^(۹) در بررسی سیر تصویب این قانون، برخی نویسندگان بیان کرده‌اند که شورای نگهبان در مرحله‌ی اول ارسال مصوبه در زمینه‌ی

وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه از سوی مجلس، صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه را مغایر با مفاد اصل ۱۵۸ دانسته، اما در مرحله دوم ارسال این مصوبه، با آنکه ماده ۲ همچنان رئیس قوه قضاییه را سمت قضایی دانسته بود، شورای نگهبان این موضوع را تأیید کرده است (راسخ، ۱۳۹۴: ۷۲). دقت در مفاد مصوبه‌ی ارسالی مجلس به شورای نگهبان در مرحله اول و تطبیق آن با مصوبه‌ی ارسال شده در مرحله دوم، حاکی از این نکته است که شورای نگهبان قرار دادن سمت قضایی برای رئیس قوه قضاییه را مغایر با مفاد اصل ۱۵۸ ندانسته، بلکه قرار دادن وظیفه نقض آرای خلاف بین شرع برای رئیس قوه قضاییه را از آن روی که این وظیفه در شمار وظایف مقرر در اصل ۱۵۸ برای رئیس قوه قضاییه احصا نشده است، مغایر اصل ۱۵۸ دانسته است؛ نه آنکه بخواهد صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه را مخدوش کند. بر همین اساس نیز با حذف این وظیفه‌ی رئیس قوه قضاییه در مصوبه‌ی اصلاحی، شورای نگهبان این مصوبه را تصویب کرد.

ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، ضمن قرار دادن این جایگاه برای رئیس قوه قضاییه، در ادامه مقرر کرده بود: «هر گاه رئیس قوه قضاییه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد». توجه به سیاق و مفاد این بند از ماده، نشان‌دهنده بخشی از صلاحیت قضایی قوه قضاییه است. به عبارت دیگر این بخش از ماده، معرف و تعریف بخشی از عبارت «رئیس قوه قضاییه سمتی قضایی است» می‌باشد. بر این اساس در این ماده به صراحت رئیس قوه قضاییه سمتی قضایی معرفی شده بود و صلاحیت بررسی آرای دادگاه‌ها بر مبنای شریعت اسلام در صلاحیت این مقام قرار گرفته بود.

در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی با تصویب قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب^(۱۰)، در تبصره ۶ این قانون مفاد ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ را منسوخ اعلام کرد.^(۱۱) در بادی امر ممکن است چنین به ذهن متبادر شود که حذف ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، به معنی حذف صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در نظام حقوقی ایران است. توجه به سایر مفاد این قانون نه تنها بیان اخیر را منتفی می‌سازد، بلکه خود مستندی در تقویت صلاحیت و جایگاه قضایی رئیس قوه قضاییه است. مستند به مواد و مفاد این قانون صلاحیت اعاده آرای که از سوی رئیس قوه قضاییه خلاف بین شرع شناخته می‌شود، در صلاحیت رئیس قوه قضاییه قرار گرفته است.

مفاد و مفهوم ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، تکرار صلاحیت

قضایی رئیس قوه قضاییه، مقرر شده در ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه بود و صرفاً عبارت «ریاست قوه قضاییه سمتی قضایی است» که در ماده ۲ یاد شده آمده بود، در ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب حذف شده است. به یقین قضایی یا غیرقضایی دانستن صلاحیت رئیس قوه قضاییه برآمده از ماهیت امور و صلاحیت‌هایی است که در قوانین برای این مقام احصا شده است؛ خواه این صلاحیت همچون ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، به صراحت برای این مقام بیان شده باشد، خواه اینکه همچون ماده ۱۸ اصلاحی یاد شده و بسیاری قوانین دیگر که در ادامه خواهد آمد، صرفاً محتوا و ماهیت صلاحیت تعریف شده برای این مقام واجد وصف قضایی باشد؛ چراکه این موضوع به هیچ روی در شناسایی یا عدم شناسایی شان قضایی برای رئیس قوه قضاییه مدخلیت ندارد.^(۱۲)

علاوه بر قانون یاد شده، قانونگذار در قوانین دیگری نیز با مقرر کردن صلاحیت‌های قضایی برای رئیس قوه قضاییه بر شان قضایی این مقام صحه گذاشته است. از جمله این قوانین می‌توان به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اشاره کرد. این ماده قانونی نیز صلاحیت اعاده دادرسی از آن گروه آرای قطعی را، که از سوی رئیس قوه قضاییه مغایر بین شرع تشخیص داده شود، در صلاحیت این مقام قرار داده است.

علاوه بر مستندات ذکر شده، مواد ۷۹ و ۹۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، در زمینه شان قضایی رئیس قوه قضاییه نه تنها مؤیدی بر قوانین قبلی است، بلکه این موضوع را ابعاد جدیدی نیز بخشیده است. در ماده ۷۹ این قانون، نه تنها بررسی شرعی آرای صادره از محاکم در صلاحیت رئیس قوه قضاییه قرار گرفته است، بلکه برای رئیس قوه قضاییه صلاحیت بررسی آرای قطعی شعب دیوان بر مبنای «قانون» نیز مقرر شده است. به این معنا که هر گاه رئیس قوه قضاییه آرای قطعی صادره از شعب دیوان عدالت اداری، اعم از شعب بدوی و تجدید نظر را خلاف بین قانون تشخیص دهد، از طریق رئیس دیوان موضوع را به منظور رسیدگی مجدد و ماهوی به شعبه هم‌عرض^(۱۳) ارجاع می‌دهد.

ماده ۹۴ قانون یاد شده نیز نه تنها صلاحیت بررسی آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را از بُعد شرعی در صلاحیت رئیس قوه قضاییه قرار داده است، تا نه تنها هر گاه این آرا را خلاف موازین شرع تشخیص داد، برای تجدید نظر به هیأت عمومی دیوان عودت دهد، بلکه مستند به این ماده، هیأت عمومی مکلف شده است تا با توجه به نظر رئیس قوه قضاییه اقدام به تجدید نظر در رأی صادره کند؛ به این معنا که هیأت عمومی دیوان در این موارد، با توجه به نظر رئیس قوه قضاییه، رأی سابق خود را تجدید نظر می‌کند.

در ذیل این مطلب باید توجه داشت که اگرچه برخی نویسندگان ارجاع پرونده از سوی رئیس قوه قضاییه را در برخی موارد واجد صبغه اداری دانسته‌اند (پورقهرمانی، ۱۳۸۳: ۱۴۱)، اما توجه به صلاحیت رئیس قوه قضاییه در بررسی محتوایی آرای صادره و در برخی موارد الزام دادگاه‌ها به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه در پرونده‌های ارجاعی از سوی ایشان دال بر صبغه قضایی این موضوع است. به دیگر سخن اعاده پرونده برای رسیدگی مجدد، نیازمند بررسی دقیق قضایی است. به یقین اعاده پرونده‌ای که توسط قضات رسیدگی شده و اعتبار امر مختوم یافته است، نه یک امر اداری بلکه امری قضایی، و باید در صلاحیت مقامی قضایی باشد. چگونه ممکن است مقامی که اعتبار امر مختوم در یک پرونده قضایی را مخدوش می‌کند، مقامی قضایی نباشد. این موضوع در زمینه طرق معمول اعاده دادرسی نیز مجری است. با این شرح که در اعاده دادرسی، فارغ از اینکه مقام درخواست‌کننده آن حقیقی باشد یا حقوقی، موضوع از سوی مقام قضایی بررسی می‌شود و در صورتی که موضوع از نظر مقام قضایی نیازمند بررسی مجدد باشد، برای رسیدگی اعاده می‌شود. همچنان‌که در ماده ۴۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مرجع بررسی درخواست اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور معین شده است.

علاوه بر این موارد، در قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضات مصوب ۱۳۷۰/۸/۲۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای رئیس قوه قضاییه صلاحیت تشخیص عدم صلاحیت قضایی قضات بر مبنای موازین شرعی مقرر شده است. با تشخیص این موضوع توسط رئیس قوه قضاییه، این مقام می‌تواند موضوع را به منظور اظهار نظر به هیأت کارشناسی مرکب از دادستان انتظامی قضات، معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری و معاون قضایی دادستان کل کشور ارجاع دهد. در نهایت نیز نظریه هیأت کارشناسی برای اتخاذ تصمیم و صدور رأی به محکمه عالی انتظامی قضات که رئیس قوه قضاییه نیز عضو آن است ارجاع می‌شود.

اگرچه در این محکمه ملاک تصمیم‌گیری، رأی اکثریت اعضای محکمه عالی است، از یک سو همه اعضای این محکمه در نقش قاضی اقدام به اعلان نظر می‌کنند و از سوی دیگر، رأی اکثریت در این محکمه در صورتی ملاک عمل قرار می‌گیرد و واجد اعتبار است که رأی رئیس قوه قضاییه نیز داخل در آن‌ها باشد. در نهایت نیز با صدور رأی از سوی محکمه عالی، این رئیس قوه قضاییه است که حسب اقتضا، یکی از تنبیهات انفصال، بازخرید، بازنشستگی یا انتقال به بخش اداری را نسبت به قاضی متخلف اعمال می‌کند.

اگرچه مستند به ماده ۱۴۳ قانون یادشده، مدت اعتبار این قانون پنج سال بیان شده بود، اما آنچه از مفاد این قانون مهم و به فراخور موضوع قابل استفاده است، این است که در این

قانون برای رئیس قوه قضاییه صلاحیت تشخیص موضوع، تطبیق احکام بر موضوعات و نیز اعمال تنبیه و مجازات مقرر شده است، که همه‌ی این موضوعات مستند به اصل ۱۷۱(۱۵)، از اعمال قضایی و وظایف قاضی است. بنابراین مستند به مفاد این قانون رئیس قوه قضاییه عملاً و به صورت مستقیم اقدام به انجام امور قضایی می‌کند.

شایان یادآوری است که اگرچه بر مبنای اصل ۱۵۷ قانون اساسی به نظر می‌رسد که رئیس قوه قضاییه صلاحیت تصدی امور قضایی را نیز دارد، اما مراد از صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه لزوماً آن نیست که این مقام به‌عنوان قاضی تصدی شعبه‌ای از شعب دادگاه را در اختیار داشته باشد و به صورت مستقیم به شکایات رسیدگی کند. بر این مبنای، اینکه در مفاد قوانین و مقررات عادی برای این مقام صلاحیت‌هایی با ماهیت قضایی در نظر گرفته شده، خود گواه بر پذیرش شان قضایی رئیس قوه قضاییه در اندیشه‌ی مقنن عادی است.

نتیجه‌گیری

در نظم کنونی حقوق اساسی ایران، اگرچه جایگاه و شئون رئیس قوه قضاییه در اصول مختلفی از قانون اساسی از جمله اصول ۱۵۸، ۱۶۰ و ۱۶۲ بیان شده، مبنای‌ترین اصل در تشریح جایگاه و احصای صلاحیت‌های این مقام، اصل ۱۵۷ قانون اساسی است. این اصل کلیه‌ی امور قضایی، اداری و اجرایی قوه قضاییه را در شمار صلاحیت‌های این مقام قرار داده است. با آنکه در این اصل از صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه سخن رفته است، صلاحیت قضایی این مقام در اندیشه‌ی نویسندگان و صاحب‌نظران حقوقی محل اختلاف است. بر این مبنای در این مقاله صلاحیت قضایی این مقام بررسی و تحلیل شد.

بررسی‌های انجام‌گرفته نشان داد که بنابر منطوق اصل ۱۵۷، نه تنها ریاست قوه قضاییه در نظام حقوقی ایران واجد شان، جایگاه و صلاحیت قضایی است، بلکه برگرفته از صدر این اصل آن است که این مقام مسئول اصلی و مستقیم «انجام» امر قضا در کشور است.

اینکه رئیس قوه قضاییه به صورت مستقیم متصدی محکمه یا دادگاهی خاص نیست، دلیلی بر عدم صلاحیت قضایی وی نمی‌باشد. از سوی دیگر اصل ۱۵۸ که بسیاری از مخالفان صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه بر مفاد آن تأکید داشته و مستند به آن در مقام نفی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه برآمده‌اند، نه بیانگر صلاحیت‌های رئیس قوه قضاییه بلکه در مقام بیان بخشی از صلاحیت‌های این مقام، تحت عنوان «وظایف» رئیس قوه قضاییه است. بر این اساس به نظر می‌رسد که نمی‌توان در نفی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، مفاد این اصل از قانون اساسی را مستمسک استدلال قرار داد. علاوه بر قانون اساسی، مشروع

مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، نظرهای شورای نگهبان در مقام بررسی مصوبات مجلس (موضوع اصل ۹۴) و قوانین عادی نیز گواهی صادق بر این مدعاست. علاوه بر این استنادات و استدلال‌ها در نظام مبتنی بر ولایت فقیه شأن قضا و قضاوت از جمله شئون این مقام است. در نظام حقوقی ایران این صلاحیت مستند به اصل ۱۵۷ از سوی ولایت امر به رئیس قوه قضاییه تفویض شده است و سایر قضات مشروعیت قضاوت خود را از رئیس قوه قضاییه می‌گیرند. بر این مبنا چگونه می‌توان ادعا کرد که معطی‌ء شی خود فاقد شیء باشد. بنابراین فارغ از همه‌ی مستندات، استدلال عقلی نیز مثبت صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در نظم حقوقی ایران است. البته اثبات صلاحیت قضایی بر مبنای مفاد قوانین و مقررات، به معنای نفی ایراد و نقد به این صلاحیت رئیس قوه قضاییه نیست، چراکه این موضوع می‌تواند به اطلاع دادرسی، تداخل صلاحیت‌های رئیس قوه قضاییه با صلاحیت دیوان عالی کشور مبنی بر نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم (موضوع اصل ۱۶۱) و چالش‌های دیگری از این دست منجر شود. بر این اساس بررسی محاسن و نقایص صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، می‌تواند مبنای پژوهش‌های دیگری قرار گیرد.

یادداشت‌ها

۱. «بدیهی است رئیس قوه قضاییه نمی‌تواند برای دستگاه‌های خارج از قوه آیین‌نامه وضع نماید، اما می‌تواند در حدود اختیارات مذکور در قانون اساسی، آیین‌نامه تصویب کند. در این صورت آیین‌نامه مصوب ایشان برای همه دستگاه‌ها لازم‌الاتباع است.»
۲. از جمله‌ی این آثار می‌توان به کاظم‌زاده، علی (۱۳۸۶)، «نگاهی به ماده‌واحدی قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب»، مجله‌ی حقوقی دادگستر، ش ۶۰، صص ۷۹-۸۷؛ آماده، غلام‌حسین (۱۳۷۸)، نقش رئیس قوه قضاییه در فرایند کیفری ایران، تهران: دادگستر، چ اول؛ کاظم‌زاده، علی (۱۳۸۴)، «نقدی بر اختیارات قانونی رئیس قوه قضاییه در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸»، وکالت، ش ۲۷ و ۲۸، صص ۸۴-۹۶، اشاره کرد
۳. از جمله‌ی این نامه‌ها، نامه‌ی مورخ ۱۳۶۷/۱۰/۲۷ امام(ره) خطاب به شورای عالی قضایی است که در این نامه آمده است:
شورای عالی قضایی جمهوری اسلامی ایران مسائلی را گوش‌زد می‌کنم:
۱- ...
۲- تقسیم کار قضایی موجب می‌شود تا بدانیم با چه کسی روبه‌رو هستیم. و ظاهراً این امر ضروری است، و حفظ قانون هم در این صورت امکان دارد.
۳- اینجانب تحمل تعطیل حکم خدا را ندارم. اگر کم‌کار شوید خود همان‌گونه‌که در چند مورد اقدام کرده‌ام مستقیماً اقدام می‌نمایم.
من به شما علاقه دارم اما در مقابل تکلیف شرعی نمی‌توانم بی‌تفاوت باشم.
- برای دیدن سایر نامه‌ها ر.ک: موسوی‌الخیمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه‌ی امام (ره)، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام (ره)، چ اول، ج ۲۱، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.
۴. ر.ک: اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۰)، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ دوم، ج ۱، صص ۳۲۱، ۳۲۹ و ۳۵۲.
۵. البته در این زمینه باید توجه داشت که در نظام قضایی مبتنی بر قانون اساسی ۱۳۵۸، مستند به اصل ۱۶۲ علاوه بر رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور نیز منصوب مقام رهبری بود. از سوی دیگر، در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نیز راجع به مصداق عبارت «عالی‌ترین مقام قضایی» مندرج در اصل ۱۱۰ آمده است، که در نظم قضایی کشور رئیس دیوان عالی کشور عالی‌ترین قاضی نشسته و دادستان کل کشور نیز عالی‌ترین قاضی ایستاده محسوب می‌شود (اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۱۰۹). بر این مبنا به نظر می‌رسد که

- حدافل در اطلاق «عالی‌ترین مقام قضایی» مندرج در اصل ۱۱۰ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ به رئیس دیوان عالی کشور محل تأمل است، مگر آنکه اصطلاح مقام قضایی را متبادر به قاضی نشسته و منصرف از قاضی ایستاده بپنداریم.
۶. از جمله‌ی پیشنهادها راجع به نحوه‌ی مدیریت قوه‌ی قضاییه در شورای بازنگری قانون اساسی عبارت بود از:
- ۱- قرار دادن مدیریت قوه‌ی قضاییه در صلاحیت شورای عالی قضایی با این قید که اعضا موظف باشند از میان خود یکی را به‌عنوان رئیس برگزینند (امینی، اداره‌ی کل قوانین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۲).
 - ۲- تقسیم کار بین اعضای شورای عالی قضایی، به‌عنوان نظامی جدید در مدیریت قوه‌ی قضاییه (بیات، اداره‌ی کل قوانین، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۲۹).
 ۷. ریاست قوه‌ی قضاییه سمت قضایی است و هر گاه رئیس قوه قضاییه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.
 ۸. شایان ذکر است که راجع به مفاد ماده‌ی ۲ این لایحه هیچ مخالفتی از سوی نمایندگان مجلس نشده است (روزنامه‌ی رسمی، ۱۵۹۹۷، ۱۳۷۸: ۲۵).
 ۹. برخی صاحب‌نظران پیش‌بینی صلاحیت قضایی در شمار صلاحیت‌های رئیس قوه‌ی قضاییه را برنتافته، و تصویب ماده‌ی ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه‌ی قضاییه را با وجود آنکه در تاریخ ۱۳۷۸/۱۲/۹ به تأیید شورای نگهبان نیز رسیده بود، در تعارض با قانون اساسی دانسته و قرار دادن این صلاحیت را در شمار صلاحیت‌های رئیس قوه‌ی قضاییه، نوعی توسعه‌ی اختیار و احاطه‌ی یک مقام قدرتمند بر امر قضایی شمرده‌اند (هاشمی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۳۸۲-۳۸۳).
 ۱۰. اگرچه ممکن است بر این صلاحیت رئیس قوه‌ی قضاییه ایراداتی وارد باشد، رسالت این مقاله نه در نقد و بررسی صلاحیت رئیس قوه‌ی قضاییه بلکه در صلاحیت یا عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه‌ی قضاییه است. به‌منظور مطالعه در مورد محتوای این صلاحیت رئیس قوه‌ی قضاییه رک: کاظم‌زاده، علی (۱۳۸۶)، «نگاهی به ماده‌ی واحده‌ی قانون اصلاح ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب»، مجله‌ی حقوقی دادگستر، ش ۶۰، صص ۷۹-۸۷؛ آماده، غلام‌حسین (۱۳۷۸)، نقش رئیس قوه‌ی قضاییه در فرایند کیفری ایران، تهران: دادگستر، چ اول؛ کاظم‌زاده، علی (۱۳۸۴)، «نقدی بر اختیارات قانونی رئیس قوه‌ی قضاییه در تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه‌ی قضاییه مصوب ۱۳۷۸»، وکالت، ش ۲۷ و ۲۸، صص ۸۴-۹۶.
 ۱۱. از تاریخ تصویب این قانون ماده‌ی ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه‌ی قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و سایر قوانین مغایر لغو می‌شود.
 ۱۲. باید به این نکته نیز توجه داشت که در قوانین و مقررات قبل از انقلاب اسلامی نیز مشابه این صلاحیت برای وزیر دادگستری که به‌نوعی در جایگاه رئیس قوه‌ی قضاییه قبل از انقلاب اسلامی

- قرار داشت (ماده‌ی ۱۷۴ قانون اصول و تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹ ه.ق کمیسیون عدلیه)، مقرر شده بود. از جمله‌ی این قوانین می‌توان به ماده‌ی ۱۹ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ که مقرر کرده بود: در دعاوی جزایی هر گاه رأی غیرقابل فرجام بوده و یا دادستان دادگاه یا متهم در موعد قانونی از آن فرجام نخواستند باشند و در هر دو صورت رأی صادرشده متضمن نقض مهم قوانین راجع به صلاحیت ذاتی و یا قوانین اصلی باشد وزیر دادگستری یا دادستان کل می‌تواند ظرف یک ماه از تاریخ صدور رأی رسیدگی به موضوع را از هیأت عمومی دیوان عالی کشور درخواست کند. ...
۱۳. البته مستند به تبصره‌ی ماده‌ی ۷۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری که مقرر می‌کند: «چنانچه رأی قطعی موضوع این ماده از شعبه بدوی صادر شده باشد، در این صورت پرونده برای صدور رأی به شعبه تجدید نظر ارجاع می‌گردد». هر گاه رأی قطعی مورد نظر رئیس قوه از شعب بدوی دیوان صادر شده باشد، موضوع نه در شعبه‌ی هم‌عرض، بلکه برای رسیدگی مجدد به شعب تجدید نظر ارسال خواهد شد.
۱۴. این قانون از تاریخ اول خردادماه یکهزار و سیصد و هفتاد و یک و برای مدت پنج سال لازم‌الاجراء است.
۱۵. هر گاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله‌ی دولت جبران می‌شود، و در هر حال از متهم اعاده‌ی حیثیت می‌گردد.

منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها و مقالات

- اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴)، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چ اول، ج ۳.
- اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۰)، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اداره‌ی کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چ دوم، ج ۱.
- اداره‌ی کل قوانین (۱۳۸۱)، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، چ دوم، ج ۲.
- پورقهرمانی، بابک (۱۳۸۳)، «تجدیدنظرخواهی رئیس قوه‌ی قضاییه از آرای محاکم»، فقه و حقوق، ش ۳، صص ۱۳۱-۱۴۸.
- حسینی بهشتی، محمد (۱۳۹۰)، میانی نظری قانون اساسی، تهران: بقعه.
- خسروی، حسن (۱۳۹۳)، آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مجد، چ اول.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه‌ی امام (ره)، تهران: مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام (ره)، چ اول، ج ۲۱.
- راسخ، محمد (۱۳۹۰)، نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی، تهران: دراک، چ دوم
- راسخ، محمد و کوشش‌کار، ریحانه و عامری، فائزه (۱۳۹۴)، وضع مقرر در قوه‌ی قضاییه، تهران: دراک، چ اول
- روزنامه‌ی رسمی، ۱۳۷۸/۹/۲۹، شماره‌ی ۱۵۹۹۷.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۵)، حقوق اساسی ایران، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ اول
- کریمی، حسین (۱۳۷۴)، آشنایی با مسئولیت‌های مسئولین قضایی قوه‌ی قضاییه، تهران: روزنامه‌ی رسمی کشور.
- لطفی، اسدالله (۱۳۹۱)، حقوق اساسی و ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران، تهران: جاودانه، جنگل، چ دوم.

مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۹)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سروش، ج اول، ج ۶.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۸۷)، فرهنگ‌نامه‌ی نهادهای انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مرکز تحقیقات شورای نگهبان (۱۳۸۵)، مجموعه نظرات شورای نگهبان در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی دوره پنجم (خرداد ۱۳۷۵ تا خرداد ۱۳۷۹)، تهران: دادگستر، ج اول.

مهرپور، حسین (۱۳۶۷)، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دادگستر، ج اول.

نجفی‌الجواهری، محمدحسین (۱۹۸۱م)، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۴۰.

هاشمی، محمد (۱۳۸۰)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: میزان، ج پنجم، ج ۲.

واحدی، قدرت‌الله (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی، میزان، ج چهارم، ج ۲.

یزدی، محمد (۱۳۷۵)، قانون اساسی برای همه، تهران: امیرکبیر، ج اول.

ب) قوانین

قانون اساسی مشروطه، مصوب ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۴ق، مطابق با ۸ جلدی ۱۲۸۵ش.
 متمم قانون اساسی مشروطه، مصوب ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ق، مطابق با ۱۵ جلدی ۱۲۸۶ش.
 قانون «اصول و تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه»، مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹، کمیسیون عدلیه.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸، مجلس خبرگان قانون اساسی.
 بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۸، شورای بازنگری قانون اساسی.

قانون برنامه و بودجه مصوب ۱۳۵۱.

ماده‌واحدی قانون راجع به تجویز تعیین پایه و سمت قضایی توسط شورای عالی قضایی مصوب ۱۳۶۱، مجلس شورای اسلامی.

قانون تشکیل محکمه‌ی عالی انتظامی قضات، مصوب ۱۳۷۰/۸/۲۳، مجمع تشخیص مصلحت نظام.

قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه، مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸، مجلس شورای اسلامی.

قانون اختیارات و وظایف رئیس قوه قضائیه، مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۹، مجلس شورای اسلامی.

قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴، مجلس شورای اسلامی.

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، مجلس شورای اسلامی.

قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۲، مجلس شورای اسلامی.

قانون تشکیل محکمه‌ی عالی انتظامی قضات، مصوب ۱۳۷۰/۸/۲۳، مجمع تشخیص مصلحت نظام.